

بررسی چگونگی رفتار شاه تهماسب با همایون (امپراتور پناهنده هند) با نگرشی بر دیدگاه تاریخ‌نگاری هندی آن

ابوطالب سلطانیان^۱
حسن کهنسال^۲

چکیده: ناصرالدین محمد همایون، امپراتور هند، به دلیل ناکامی‌های سیاسی در سال ۹۵۱ هـ.ق به دربار شاه تهماسب یکم (۹۳۰-۹۸۴ هـ.ق) پناهنده شد. اما مسئله اصلی این است که رفتار مذهبی و سیاسی شاه تهماسب با وی در ایران چگونه بوده است؛ زیرا چگونگی این رفتار بیشتر از دیدگاه یک جریان تاریخ‌نگاری هندی که متعصب به نظر می‌رسد، بازتاب یافته و دچار نوعی یکسو‌نگری شده است. این جریان که تا حدی تاریخ‌نگاری ایرانی را نیز تحت تأثیر قرار داده، بر این باور است که رفتار شاه تهماسب با همایون در دربار ایران - به دلیل تضادهای مذهبی و سیاسی دودمانی - ناشایسته و حتی خشونت‌آمیز بوده است. از این رو، این نوشته می‌کوشد با واکاوی دقیق‌تر منابع معتبر ایرانی و هندی، به بررسی و ارزیابی چگونگی رفتار شاه تهماسب با همایون و راستی‌ها و ناراستی‌های جریان تاریخ‌نگاری یاد شده بپردازد. این پژوهش نشان می‌دهد که رفتار مذهبی - سیاسی شاه تهماسب به عنوان یک فرمانروای شیعی از یک‌سو، و از سوی دیگر به دلیل موقعیت سیاسی همایون به عنوان امپراتور هند و متحد ایران، نه تنها نمی‌توانست تحقیرآمیز باشد، بلکه بسیار صمیمانه بوده و سبب تحکیم بیشتر روابط دو کشور در سال‌های بعد شده است.

واژه‌های کلیدی: همایون، شاه تهماسب، پناهندگی، رفتار شاه تهماسب با همایون، جوهر آفتابه‌چی، تاریخ‌نگاری

۱ استادیار تاریخ و عضو هیئت علمی دانشگاه گیلان soltanian@guilan.ac.ir

۲ استادیار تاریخ و عضو هیئت علمی دانشگاه گیلان kohansal@guilan.ac.ir

تاریخ دریافت: ۹۱/۲/۱۸، تاریخ تأیید: ۹۱/۹/۱۱

A Survey on the Quality of Tahmasb's Behavior towards Humayun (Indian Refugee Emperor) by an Outlook to the Indian Historiography

Aboutaleb Soltanian¹
Hasan Kohansal²

Abstract: Naser-ed Din Mohammad Humayun sought refuge (in 951 A.H.) in Tahmasb court. But the main question is that how was the Tahmasb's politico-religious behavior towards Humayun; because the quality of this behavior has been reflected by an Indian Sunnite current of historiography that seems fanatic and tendentious. According to this current, Tahmasb's manner towards Humayun was humiliating and harsh. Therefore, this paper is trying to show- by a comparative study of the Indian and Iranian sources- that the quality of Tahmasb's behavior and the rightness and non-rightness of that Indian Historiography. Hence, this study shows that Humayun, having a Shiite tendency and because of his political situation as an Indian emperor and an ally of Iran, was respected by Tahmasb in Safavid's court.

Keywords: Humayun, Shah Tahmasb, Asylum, Behavior, Jowhar- e - Aftabehchi, Historiography

1 Assistant Professor of History, Gilan University, a-oltanian@guilan.ac.ir

2 Assistant Professor of History, Gilan University, Kohansal@guilan.ac.ir

مقدمه

ناصرالدین محمد همایون، فرزند و جانشین ظهیرالدین محمد بابر امپراتور هند، پس از ناکامی‌های پیاپی سیاسی در آن کشور، سرانجام در سال ۹۵۱ هـ.ق به دربار شاه تهماسب یکم (۹۳۰-۹۸۴ هـ.ق) پناهنده شد. از آن پس، چگونگی رفتار شاه تهماسب با وی، بیشتر از دیدگاه جریان تاریخ‌نگاری هندی بازتاب یافته است. این جریان را به لحاظ دیدگاهش نسبت به مسئله مورد بحث، می‌توان به دو جریان متعصب و معتدل تقسیم نمود. از برجسته‌ترین پیشگامان جریان نخست که در اینجا مورد بررسی قرار می‌گیرد، «جوهر آفتابه‌چی»، مؤلف *تذکره الوقعات* است. جوهر از ملازمان سنی مذهب و متعصب همایون بود که بعدها در کهن‌سالی وقایع‌نگاری خویش را درباره سفر ولی‌نعمت خود به دربار شاه تهماسب به قلم آورده است. چنان‌که خواهد آمد، وقایع‌نگاری جوهر سپس توسط مورخان متعصب هم‌کیشش توجیه و تفسیر و به جریانی تبدیل شد که همچنان تا به امروز استمرار یافته است. از آثار معاصر مربوط به این جریان، به ترتیب تألیف، یکی *تاریخ همایون در ایران*، به قلم سوکمار رای، از بخش تاریخ و فرهنگ اسلامی دانشگاه کلکته، و دیگری *تاریخ روابط ایران و هند در دوره صفویه و افشاریه*، تألیف ریاض‌الاسلام از دانشگاه کراچی است. اما در این بررسی، چون دیدگاه ریاض‌الاسلام تا حد زیادی پیرو نظرات سوکمار رای است، در درجه دوم اهمیت قرار دارد. از این رو، اثر سوکمار- رای^۱ و سپس ریاض‌الاسلام، در مقایسه با دیگر منابع، مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرند.

روی هم رفته، این جریان بر این باور است که شاه تهماسب با مهمان خود چون هم‌سنی مذهب بوده و هم با وی اختلافات دودمانی داشته، با تحقیر و خشونت رفتار کرده و حتی برای تغییر مذهبش وی را تهدید به قتل کرده است و غیره.^۲ چنین باور و ادعاهایی، از لابلای نوشته‌های سوکمار رای و ریاض‌الاسلام به خوبی آشکار است.

بنابر آنچه گفته شد، چند پرسش بنیادی به قرار زیر مطرح می‌شود: ۱. واقعیت رفتار شاه تهماسب با همایون چگونه بود؟ ۲. آیا اساساً تحقیر و تهدیدی در میان بوده است؟ اگر چنین بود، پس چگونه روابط دوستانه دو پادشاه، حتی پس از خروج همایون از ایران نیز همچنان استمرار یافته است؟ بر این اساس، فرض بر این است که چون همایون پناهنده و مهمان بود، و

۱ در این پژوهش برای اجتناب از تکرار نام سوکمار رای، واژه «مؤلف» به کار رفته است.

۲ سوکمار رای (۱۳۸۲)، *همایون در ایران*، ترجمه کیوان فروزنده شهرکی، تهران: انتشارات آرون، ص ۶۶.

به دلیل آن که او و دودمانش - چنان که از منابع برمی آید - گرایش زیادی به تشیع داشته‌اند، لذا ضرورتی برای تغییر مذهب وی، آن هم با اعمال خشونت وجود نداشته است. گذشته از این‌ها، شخصیت مذهبی - سیاسی شاه تهماسب و درک وی از موقعیت حساس سیاسی کشورش و دیگر مصلحت‌های سیاسی منطقه ایجاب می‌کرد که با همایون به عنوان امپراتور هند رابطه دوستانه و صمیمی داشته باشد. بنابراین، با مطالعه تطبیقی منابع میانه‌رو و بی‌طرف هندی و ایرانی، می‌توان ضمن بررسی این نظرات، راستی‌ها و ناراستی‌های ادعاهای این جریان تاریخ-نگاری را درباره رویداد مهم مذکور آشکار ساخت.

نگاهی به علل و چگونگی پناهندگی همایون به دربار شاه تهماسب

بررسی علل پناهندگی همایون به دربار شاه تهماسب می‌تواند روشنگر برخی ابهام‌ها باشد. چنان که از منابع برمی آید، آنچه پناهندگی همایون به دربار شاه تهماسب را سبب شد، ناکامی‌های سیاسی بیابای وی در هندوستان و سپس یاری خواستن از پادشاه ایران بوده است. از جمله مهم‌ترین علل این ناکامی‌ها، نادیده گرفتن نیرنگ‌های شیرخان افغان و ناچیز شمردن وی، تفرقه میان برادران و سپاهیان همایون، نیز ضعف تدبیر وی بوده است.^۱ در سال ۹۴۶ هـ.ق، هنگامی که دو سپاه متخاصم شیرخان و همایون در کنار آب گنگ در برابر هم صف‌آرایی می‌کردند، گروه گروه از لشکریان همایون پنهان و آشکار از اردوی وی می‌گریختند. این ناپایداری سربازان، همچنین سستی برخی از امرایش، سبب شدند در نبردی که در دهم محرم ۹۴۷ هـ.ق، بین همایون و شیرخان روی داد، همایون شکست بخورد و ناگزیر به آگره و سپس به لاهور روی آورد.^۲ در آنجا نیز کوشش وی برای ایجاد یگانگی میان برادرانش بی‌نتیجه ماند و آنان از وی رویگردان شدند.^۳ پس از جنگ و گریزهایی با مخالفان و از دست دادن امید به سلطنت، ظاهراً تصمیم گرفت در «ارض مقدس حجاز» ساکن گردد و کنج عزلت اختیار نماید. اما ملازمان وی هشدار دادند که در آن صورت، جمع‌کنیری که در رکاب‌اند پامال حوادث

۱ قاضی احمد قمی (۱۳۵۹)، خلاصه التواریخ، به کوشش احسان اشراقی، تهران: دانشگاه تهران، ص ۳۰۱.

۲ قاضی احمد تنوی و آصف‌خان قزوینی (۱۳۸۳)، تاریخ الفی، به تصحیح غلامرضا طباطبائی مجد، ج ۸، ج ۸، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، صص ۵۶۶۳-۵۶۶۵.

۳ میرزا کامران و میرزا عسکری با هم برادر تنی، ولی با همایون برادر ناتنی بودند.

خواهند شد، و از سویی با آن تنگدستی نخواهند توانست خود را به حجاز برسانند.^۱ سرانجام، همایون در ربیع الاول سال ۹۵۰ هـ.ق، پس از آن که امیدهایش را به کلی در هند از دست داده بود، عازم قندهار شد. کاروان سلطنتی پس از تحمل رنج بسیار، در سرمای سخت به «مستانگ» در یکصد و پنجاه مایلی جنوب شرقی قندهار رسید. اما در آنجا نیز تحت تعقیب قرار گرفت و ناگزیر با ۲۲ تن از همراهانش شتابان عازم سیستان گردید و در شوال ۹۵۰ هـ.ق، وارد این ایالت شد.^۲

بنا بر آنچه گفته شد، همایون در پی یک سلسله ناکامی‌های سیاسی، نخست برای نجات جان خویش و همراهانش، و سپس چنان که خواهد آمد، به امید دریافت کمک نظامی از شاه تهماسب، وارد قلمرو ایران گردید. اما هرگز از این راه به حج - که برخی به نقل از جوهر ذکر کرده‌اند - نرفته است.

اما مرحله دوم سفر همایون، برعکس مرحله نخست، با شکوهی بسیار از سیستان آغاز شد. بررسی مرحله دوم سفر وی در داخل ایران از آن روی حائز اهمیت است که می‌تواند روشنگر چند مسئله باشد. یکی این که اعمالی را که وی در طی سفرش در ایران انجام می‌دهد، گرایش‌های شیعی وی را به نمایش می‌گذارد. دیگر آن که استقبال گرم حاکمان در مسیر راه که به دستور شخص شاه تهماسب انجام شد، خود بیانگر ارج و احترامی است که وی برای چنان مهمانی قائل بود.

به عنوان مثال، در ایالت سیستان، احمدسلطان حاکم آن ولایت، پس از استقبالی گرم و تقدیم هدایا، به «لوازم میهمانداری قیام نمود».^۳ پس از چند روز اقامت در سیستان، همایون نامه‌ای به شاه تهماسب نوشت و اجازه زیارت مشهد را از وی خواست. در این نامه وی خود را «محب آل طهارت مآب نبوی و اولاد امجاد عترت مصطفوی و ائمه معصومین^(ع) خواند».^۴ شاه تهماسب نیز در پاسخ، این عمل همایون را «متابعت خاندان هدایت نشان و دودمان ولایت

۱ سیدمحمد معصوم بکزی (۱۹۳۸)، تاریخ سند (تاریخ معصومی)، به تصحیح عمر بن محمد داود پوته، بمبئی: [بی‌نا]، ص ۱۷۵.

۲ تنوی و قزوینی، همان، ج ۸، ص ۵۶۸؛ حسن بیگ روملو (۱۳۸۴)، احسن التواریخ، به کوشش عبدالحسین نوایی، ج ۳، تهران: انتشارات اساطیر، ص ۱۲۹۰.

۳ تنوی و قزوینی، همان، ج ۸، ص ۵۶۸.

۴ رای، همان، صص ۱۴۶-۱۴۷.

مکان اهل بیت^(ع) دانست،^۱ و در ادامه به وی نوید یاری و پیروزی داد: «امید چنان است که بعد از ملاقات فایض البرکات چندان آثار فیض و فتوح به ظهور رسد که ... از کنار هندوستان و ترکستان و ایران و توران آن جایی را مشاهده نمایند که در قرن‌ها می‌گفته باشند، و به توفیق حضرت عزت حاسدان و منافقان سیه روی هندوستان را با خاک یکسان ساخته ...»^۲

در این هنگام، شاه تهماسب خطاب به محمدخان، حاکم هرات، فرمان مفصلی صادر کرد و برای پذیرایی‌های گسترده از همایون و همراهانش دستورالعمل‌های مهمی به وی ارائه نمود. گرچه این فرمان خطاب به حاکم هرات بود، ولی متن آن چنان تنظیم شده بود که حکام همه ولایت‌ها را در مسیر همایون از سیستان تا دربار دربر می‌گرفت. این فرمان کاملاً دیدگاه شاه تهماسب را نسبت به همایون نشان می‌دهد. متن فرمان که با دقت، سلیقه و ریزنگری خاصی تنظیم شده بود، بیانگر اهمیت و احترام قائل شدن فوق‌العاده وی نسبت به مهمانش بود. وی حتی محل تأمین هزینه‌های مراسم پرشکوه را نیز تعیین کرده بود: «از محال خاصه شریفه دارالسلطنه هرات و باقی ولایات خراسان، هرچه اورا ضرورت شود قبض به وزارت اقبال پناه آصفی خواجه امیریگ وزیر خراسان داده اخذ اجناس و نقود نمایند».^۳ در بخشی دیگر از این حکم، ورود همایون به ایران را «غنیمت عظیمی» دانسته و آمده است: «به شکر آن که این نوع پادشاه که هدیه‌ای است از هدایای الهی مهمان ما شده، در ملازمت و خدمت آنچه نهایت تودک باشد به جای آورند و تقصیر ننمایند که هر چند انواع جان‌سپاری و خونگرمی نسبت به آن حضرت بیشتر بجای آورند پسندیده‌تر خواهد بود».^۴ باز در همان راستا افزود: «آنچه نهایت غمخوارگی و یک جهتی باشد به ظهور آورند و خاطر آن جمعیت را که از گردش روزگار ناهموار به قدر غباری دارد به دلداری و غمخوارگی که در این نوع اوقات لایق و خوش نما است مسرور گردانند».^۵

به این ترتیب، همایون در ۱۵ محرم سال ۹۵۱ ق. وارد مشهد شد و در آنجا هم توسط

۱ عبدالحسین نوایی (به کوشش) (۱۳۶۸)، شاه تهماسب صفوی (اسناد و مکاتبات تاریخی)، تهران: انتشارات ارغوان، ج ۲، ص ۴۹.

۲ همان جا.

۳ کلاوس میشل رهر برن (۱۳۴۹)، نظام ایالات در دوره صفویه، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۱۶۴.

۴ شیخ ابوالفضل مبارک (۱۳۷۲)، کبرنامه، به کوشش غلامرضا طباطبائی مجد، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ج ۲، ص ۴۲۳.

۵ همان جا.

حاکم و بزرگان شهر مورد استقبال قرار گرفت. او پس از حدود چهل روز اقامت و زیارت در مشهد، از راه نیشابور و سبزوار و دامغان و سمنان به قزوین رسید و عازم ییلاق سورتق (سورلیق)، اقامتگاه تابستانی شاه تهماسب گردید و در آنجا نیز مورد استقبال گرمی قرار گرفت و ضیافت بسیار با شکوهی از وی به عمل آمد.^۱

بنابر آنچه گفته شد، روابط دو پادشاه از پیش دوستانه بوده و شاه تهماسب با سنگ تمام گذاشتن برای همایون، نیت دوستانه خود را کاملاً آشکار ساخت.

چگونگی رفتار مذهبی شاه تهماسب با همایون

نحوه رفتار مذهبی شاه تهماسب با همایون در دربار ایران، از مهم‌ترین بخش‌های بحث‌برانگیز جریان تاریخ‌نگاری جوهر به‌شمار می‌رود که در آثار مؤلف (سوکمار رای) و ریاض الاسلام نیز بازتاب یافته است. مؤلف، بیشترین اختلاف‌های بین دو پادشاه را به دو دسته مسائل مذهبی و سیاسی تقسیم کرده و سپس به تجزیه و تحلیل هر دسته پرداخته است. در مورد علل اختلاف‌های مذهبی شاه تهماسب با مهمانش، می‌نویسد: «اختلافات مذهبی بین شیعیان و سنیان و رقابت دیرینه خاندان صفوی و خاندان جغتایی، انگیزه‌های واقعی اختلافات به‌شمار می‌رفتند»، و این‌که: «همایون فردی سنی بود و اکثر ملازمان وی نیز سنی بودند، بنابراین کاملاً طبیعی است که شاه تهماسب در زمینه‌های مذهبی با همایون عناد ورزد».^۲ مؤلف سپس به نقل از جوهر آفتابه چی و دیگر پیرو وی «شیخ اله داد فیضی سرهندي»، ادامه می‌دهد که شاه به همایون پیغام داد که: «اگر مذهب شیعه را بپذیرد از هیچ کوششی برای کمک به وی دریغ نخواهد کرد، در غیر این صورت وی را در آتش خواهد انداخت». همایون نیز پاسخ داد: «آن چنان شیفته سلطنت نیست و در مذهب خود پایدار خواهد ماند و تنها اجازه خواست عازم مکه شود، زیرا وی به دلیل این که مسیر مکه از این کشور می‌گذشت وارد ایران شده بود».^۳ همچنین، عبارت‌های دیگری، چون شاه در صدد قتل همایون بود، و اگر مداخلات «سلطانم» خواهر شاه و قاضی جهان وزیر نبود، چه بسا همایون به قتل آمده بود و غیره، که مجموعاً بنیاد گفتمان این

۱ قمی، همان، ص ۳۰۸؛ راجر سیوری (۱۳۵۹)، *ایران عصر صفوی*، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران: انتشارات سحر، ج ۲، ص ۹۳.

۲ رای، همان، ص ۶۶.

۳ همان، ص ۶۷.

جریان را تشکیل می‌دهند.

اما نخست در مورد اختلاف‌های مذهبی دودمانی مطرح شده، باید گفت که چنین اختلاف‌هایی بین دودمان‌های صفوی و تیموری، نه تنها به آن شدتی که ادعا شده، نبوده، بلکه برعکس چنان که از منابع بی‌طرف بر می‌آید، نوعی همگرایی مذهبی نیز بین آنان وجود داشته است. به عنوان مثال، سلطان حسین بایقرا از جمله حاکمان تیموری بود که در بارگاهش در هرات می‌کوشید مذهب شیعه را در قلمرو خویش جایگزین تسنن نماید.^۱ همچنین، ظهیرالدین محمد بابر، پدر همایون و بنیانگذار امپراتوری تیموری هند، تمایل زیادی به تشیع داشت. چنان که همراه با سربازانش تاج قزلباش (نماد شیعه) بر سر می‌گذاشتند. حتی گفته شده که اعتراف بابر به مذهب شیعه، سبب شده بود که رعایای سنی مذهبش در ماوراءالنهر از وی روی بگردانند و او از آن که این رعایا راضی به پذیرش تشیع نبوده‌اند، بسیار اندوهگین شده است.^۲

از این گذشته، نشانه‌های بسیاری وجود دارد که از همگرایی مذهبی (شیعی) و سیاسی بین بابر و شاه اسماعیل یکم (۹۰۷-۹۳۰ق)، همچنین تمایلات شیعی شخص بابر حکایت می‌کند. برای نمونه، وی به شاه اسماعیل پیشنهاد کرده بود که در صورت کمک نظامی برای فتح سمرقند و بخارا، خطبه به نام او خواهد خواند و سکه به اسامی ائمه‌اثنی‌عشری^۳ مزین خواهد نمود و چنین نیز کرد. گزارش خواندمیر که شاهد عینی و به بی‌طرفی نیز معروف بوده، مؤید این امر است.^۴ همچنین، بابر همین مورخ را که شیعه نیز بود، به خدمت خویش درآورد و بیرام‌بیگ را نیز که یک شیعه ایرانی محسوب می‌شد، به عنوان همدم و همراه دائمی فرزندش همایون انتخاب کرد.^۴ بنابراین، برخلاف ادعای مؤلف، اختلافات مذهبی موروثی بین دو دودمان دست‌کم به آن شدت نبود که در سال‌های پسین سبب برانگیختن کینه شاه تهماسب نسبت به همایون و به آن شدتی گردد که در صدد قتل وی برآید.

گذشته از این‌ها، دلایل و شواهد نشان می‌دهند که همایون و خانواده‌اش نیز شیعه بوده و یا دست‌کم گرایش زیادی به تشیع داشته‌اند. در این راستا، گفته شد که پیش از ورود همایون به

۱ ادوارد براون (۱۳۶۹)، *تاریخ ادبیات ایران از صفویه تا عصر حاضر*، ترجمه بهرام مقصدی، تهران: انتشارات مروارید، ص ۷۴.

۲ پژوهش دانشگاه کمبریج (۱۳۷۹)، *تاریخ ایران دوره تیموریان*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: انتشارات جامی، ص ۱۳۴.

۳ غیاث الدین خواندمیر (۱۳۵۳)، *حبیب السیر*، ج ۴، تهران: انتشارات خیام، ص ۵۲۴؛ قمی، همان، ص ۱۱۸.

۴ محمدقاسم هندوشاه (۱۸۳۲)، *گلشن ابراهیمی (تاریخ فرشته)*، ج ۲، ص ۱، بمبئی: ص ۴۷۳.

ایران، بسیاری از سرداران و اشراف مغول به دلیل طرفداری افراطی وی از شیعه، او را ترک کرده بودند.^۱ همچنان که در پیش نیز اشاره شد، همایون در نامه‌اش به شاه تهماسب، خود را محب ائمه معصومین^(ع) خواند و شاه تهماسب نیز در پاسخ، وی را تابع اهل بیت^(ع) دانست. همایون در مسیر راه خود، حدود چهل روز نیز در مشهد اقامت نمود که «روز و شب را به زیارت آن روضه مقدسه صرف کرد».^۲ وی در بازگشت به هند نیز باز یک هفته در مشهد اقامت نمود و به زیارت پرداخت. مؤلف خود نیز در خلال نوشته هایش نشانه‌های دیگری از تشیع همایون را به دست می‌دهد: در سلطانیه به زیارت آرامگاه سلطان محمد خدابنده، از مدافعان شیعه شتافت؛ در دربار صفوی، در نزد خواهرشاه اذعان نمود که همواره از صمیم قلب به خاندان پیامبر^(ص) ایمان داشته است؛ بیرام خان^۳ سردار معتمد همایون که شیعه بود، در نزد شاه تهماسب اظهار داشت که ناسازگاری برادران همایون با وی از آن روی بود که او را شیعه می‌دانستند؛ حتی همایون در هندوستان نیز کارگزاران و افسران شیعه را به خدمت گرفته بود، و غیره.^۴

به طور کلی، از این داده‌ها این نتیجه به دست می‌آید که همایون شیعه بوده و یا دست کم گرایش زیادی به تشیع داشته است. در این صورت، ادعای کاربرد تهدید برای تغییر مذهب وی بی‌معنی خواهد بود. دیگر آن که مکاتبات شاه تهماسب نشان می‌دهد که وی از جایگاه مذهبی و سیاسی همایون کاملاً آگاه بوده و ورود او را «یک غنیمت و هدیه‌ای الهی» می‌دانست. از این

۱ هندوشاه، همان، صص ۴۲۴ و ۴۴۶.

۲ امیرمحمودخواندمیر (۱۳۷۰)، تاریخ شاه اسمعیل و شاه تهماسب صفوی، به تصحیح محمدعلی جراحی، تهران: نشر گستره، ص ۲۱۵.

۳ ریاض الاسلام نیز بدون بررسی‌های لازم همان عبارت‌های مؤلف را در مورد برخورد شاه تهماسب با بیرام خان (بیرام بیگ) تکرار کرده است: «تهماسب به او دستور داد موهایش را بتراشد و تاج برسر گذارد. بیرام بیگ شخصاً از پذیرش آن عذر خواست و اظهار داشت که نمی‌تواند بدون اجازه اربابش کاری انجام دهد. این کار شاه را بسیار خشمگین ساخت و به عنوان هشدار به بیرام بیگ دستور داد تا تعدادی از رافضیان را بیاورند و بی‌درنگ اعدام کنند» (ریاض الاسلام، همان، ص ۵۹؛ رای، همان، ص ۵۲). اما نادرستی این مطلب را از نوشته‌های متناقض مؤلف نیز می‌توان دریافت: «بیرام یک شیعه بود و اجداد وی از حکام پیشین ایران بودند. بنابراین یقیناً وی در دربار صفویه از منزلت خاصی برخوردار بود و ایرانیان وی را گرامی می‌داشتند». سپس می‌افزاید: «هنگامی که بیرام بیگ وارد دربار شد، نخستین چیزی که شاه از وی خواست تا انجام دهد بر سر گذاشتن کلاه قزلباش بود، و اجتناب شجاعانه بیرام باعث کوچکترین رنجشی در خاطر وی نگردید» (رای، همان، صص ۸۱ و ۹۰). این مطالب، ضمن اثبات تناقض گویی‌های مؤلف، نشان می‌دهند که دلیلی وجود نداشته است که شاه تهماسب با بیرام- که مهمان و در عین حال شیعه نیز بوده است- چنان رفتار خشنی داشته باشد.

۴ رای، صص ۶۷، ۷۵، ۸۳.

رو، چنین باور و دیدگاهی، با دیدگاه تاریخ‌نگاری جوهر و پیروانش مغایر است. از سویی، این دیدگاه - که در برخی آثار تاریخی ایرانی نیز بازتاب یافته است - مبنی بر این است که تنها با خواندن یک رباعی (مبهم و بحث برانگیز)^۱ در مدح علی^(ع)، ناگهان نظر خصمانه شاه تهماسب نسبت به همایون یکسره دگرگون گشته و تمام اختلاف‌های مورد ادعا رفع شده باشد، نیز منطقی به نظر نمی‌رسد.

مسئله اختلاف‌های سیاسی و رقابت‌های دودمانی

مسئله دیگر از دیدگاه جریان یاد شده، اختلاف‌های سیاسی و رقابت‌های دودمانی بین صفویان و تیموریان است که در رفتار شاه تهماسب با همایون مؤثر بوده است. در این مورد می‌نویسد: «انگیزه سیاسی نیز از اهمیتی یکسان [با انگیزه مذهبی] برخوردار است. پدر همایون، بابر که مؤسس یک امپراتوری در هند بود، متحدی بی‌ثبات برای شاه اسماعیل محسوب می‌شد. برای انتقام کشیدن از توهین خاندان جغتایی و خصومت بابر، مناسب‌تر از وقتی که پسرش تقاضای

۱ رباعی مذکور این است:

هستم زجان بنده اولاد علی هستم همیشه شاد با یاد علی
چون سر ولایت از علی ظاهر شد کردیم همیشه ورد خود نام علی

اصل این رباعی از چند لحاظ مورد تردید است: نخست این که این رباعی را چه کسی سروده یا ارائه کرده است؟ این رباعی را که عبدالحسین نوائی (*ایران و جهان*، ص ۱۹۲) و هم مؤلف، هر دو از تاریخ فرشته نقل کرده‌اند، گفته‌اند که از سروده‌های شخص همایون بود که خواهر شاه تهماسب در موقعی مناسب آن را به نظر شاه تهماسب گذراند. در حالی که مؤلف در پاورقی ص ۷۷ کتاب خود به نقل از منابع دیگر آورده است که خواهر شاه خود این رباعی را خواند و آن را به همایون نسبت داد. اما در خلاصه‌التواریخ (قمی، همان، ص ۳۰۸) آمده است که همایون خود پس از آن که مورد استقبال شاه تهماسب قرار گرفت، این رباعی را خواند.

دیگر آن که تفاوت در اصل رباعی است. جوهر و فیضی سرهندی نوشته‌اند که سلطنت رباعی زیر را به نظر شاه تهماسب گذرانده است:

ای شاه جهان که آسمان پایه تست احسان کرم همیشه سرمایه تست
شاهان جهان سایه هما می‌طلبند بنگر که هما در طلب سایه تست

(رای، ص ۷۸)

اما در خلاصه‌التواریخ همین رباعی با اندکی تغییر چنین آمده است:

ای شاه جهان جو آسمان سایه تست این دست ولایتست که سرمایه تست
شاهان جهان جمله هما می‌طلبند بنگر که هما چگونه در سایه تست

(قمی، همان، ص ۳۰۸)

همچنان که ملاحظه می‌شود، این دو رباعی با رباعی اول تفاوت‌های شکلی و معنایی فاحشی دارند و در ستایش شاه تهماسب‌اند، نه در مدح علی^(ع).

پناهندگی به دربار وی را نموده بود، دست نمی‌داد. شاه حتی در فکر کشتن همایون بود، و اگر به خاطر دخالت‌های خیرخواهانه خواهرش و توصیه مؤثر وزیرش برای انجام مصالحه نبود، چه بسا وی به قتل رسیده بود.^۱ این گونه داورى‌ها که بخش دیگری از گفتمان تاریخ نگاری جوهر و پیروانش را تشکیل می‌دهد، نیازمند بررسی عمیق‌تری است.

در این مورد، نخست باید به چگونگی روابط سیاسی ظهیرالدین محمد بابر و شاه اسماعیل پرداخت، تا نشان داده شود که اختلاف‌های سیاسی، رقابت‌های دودمانی، بی‌ثباتی و خصومت بین آنان، چگونه و به چه میزان بوده‌اند که پس از سالیانی دراز شاه تهماسب را به انتقام‌کشی از همایون واداشته‌اند. اما آغاز روابط بابر و شاه اسماعیل به زمانی بازمی‌گشت که آن دو همزمان در خراسان و ماوراءالنهر، در راستای توسعه و تثبیت متصرفات خود با ازبکان در نبرد بوده‌اند. در سال ۹۱۶ هجری بابر اطلاع یافت که شاه اسماعیل، محمد شیبانی (شیبک‌خان) را در جنگ مرو به قتل رسانیده و وارد هرات شده است.^۲ در این زمان بود که شاه اسماعیل «خان‌زاده بیگم» خواهر بابر را که به اجبار به حرم محمد شیبانی درآمده بود آزاد کرد و با احترام بسیار به نزد برادرش در قندوز فرستاد. بابر نیز به منظور اظهار اخلاص و دولتخواهی، شاهزاده میرزاخان را با تحف و هدایا به نزد شاه اسماعیل فرستاد و نوشت: دفع ازبکان که دشمن قدیم‌اند بر شما و ما لازم است. شاه اسماعیل نیز، ضمن گرامی داشتن ایلچی بابر، موافقت نمود که از ممالک ماوراءالنهر آنچه را که بابر فتح نماید، جزو ملک مسلم او باشد.^۳ در پی آن، بابر نیز در سال ۹۱۷ هجری ولایت‌های شادمان، ختلان، قندوز، و بقلان را از ازبکان باز ستاند. او سپس طی مکتوبی به شاه اسماعیل پیشنهاد نمود که اگر فوجی را برای تصرف سمرقند و بخارا به یاری وی اعزام نماید، با فتح آن ولایت‌ها، خطبه به‌نام وی خواهد خواند و سکه به‌نام ائمه معصومین^۴ مزین خواهد نمود. شاه اسماعیل نیز به این درخواست پاسخ مثبت داد. بدین‌سان، بابر توانست در رجب ۹۱۷ هجری ولایت‌های مذکور را فتح، و به قول خود در مورد خطبه و سکه عمل نماید.^۴

۱ رای، همان، ص ۶۶

۲ روملو، همان، ج ۳، صص ۱۰۵۳-۱۰۵۴.

۳ غیاث‌الدین خواندمیر، همان، ج ۴، ص ۵۲۳؛ تتوی و قزوینی، همان، ج ۸، ص ۵۵۰۷.

۴ قمی، همان، ص ۱۱۸؛ اسکندربیک‌ترکمان (۱۳۸۲)، تاریخ عالم‌آرای عباسی، به کوشش ایرج افشار، ج ۲، ج ۲، تهران:

امیرکبیر، ج ۳، ص ۴۰.

بنابراین، روابط بین بابر و شاه اسماعیل همچنان دوستانه ادامه داشت، تا این که میرنجم‌ثانی که گفته شد مردی متکبر و مغرور بود و با بابر نیز دشمنی می‌ورزید، وارد صحنه سیاسی - نظامی خراسان گردید. درباره ریشه این خصومت آمده است که: «میرنجم ثانی که به مهمی به سمرقند رفته بود [بابر وی را] به موجب دلخواه رخصت نکرده بود، نجم‌بیگ وقت و بی‌وقت به شاه اسماعیل سخنان می‌گفت تا آن که نجم‌بیگ با جمعی کثیر از لشکر قزلباش به یورش خراسان مأمور شد».^۱ چنان که از این گفته برمی‌آید، میرنجم برضد بابر توطئه کرد تا خود فرماندهی لشکرکشی به خراسان را به عهده گیرد و بتواند انتقام شخصی خویش را از وی بستاند. اما در طی این لشکرکشی، میرنجم با یورش‌های ازبکان به ماوراء النهر روبه‌رو گردید. از این رو، تصمیم گرفت که بدون اجازه شاه اسماعیل، نخست به دفع ازبکان بپردازد، و سپس «متوجه بابر پادشاه گشته وی را از لباس حیات عاری سازد».^۲

در این میان، میرنجم دریافته بود که برای دفع ازبکان به یاری بابر نیازمند است. پس کسانی را نزد وی به حصار فرستاد و تقاضای کمک نمود. بابر این درخواست را پذیرفت و پس از ملاقات یکدیگر در موضع «در بند آهنین»، دو سپاه به‌اتفاق هم به ظاهر قرشی درآمدند.^۳ قلعه قرشی به محاصره میرنجم درآمد و در آنجا نزدیک به پانزده هزار تن از خرد و بزرگ، سید و ناسید به دستور وی قتل عام شدند.^۴ در این رویداد بود که بی‌اعتنایی میرنجم به وساطت امیرمحمد (از امرای قزلباش)، در باب سادات پناهنده به مسجد، موجب رنجش وی گردید. از سوی دیگر، بابر نیز «التماس خون جمعی از اهل قومش که از قبایل جغتای بودند نمود، درجه قبول نیافت. بدین جهت بین الجانبین غبار نقاری ارتفاع یافت».^۵ چنین رفتارهایی از میرنجم که رنجش امیران قزلباش و بابر را در پی داشت، مقدمات شکست وی را در جنگ «غجدوان» فراهم کرده بود. این را هم نباید از نظر دور داشت که در این لشکرکشی‌ها، بابر عنوان پادشاهی داشت و طبعاً می‌بایست فرماندهی را به عهده می‌گرفت. اما این از فروتنی و ارادت وی به شاه اسماعیل بود که به فرماندهی سرداری چون میرنجم تن داده بود.

۱ قمی، همان، ص ۱۱۸؛ تتوی و قزوینی، همان، ج ۸، ص ۵۵۱۷.

۲ امیر محمود خواندمیر، همان، ص ۷۶.

۳ قمی، همان، ص ۱۲۱؛ غیاث‌الدین خواندمیر، همان، ج ۴، ص ۵۲۶.

۴ عبدی‌بیک شیرازی (۱۳۶۹)، تکملة الاخبار، به تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: نشر نی، ص ۵۱.

۵ ترکمان، همان، ج ۲، ص ۴۰.

میرنجم سپس متوجه بخارا شد و به محاصره قلعه غجدوان پرداخت که ازبکان در آن متحصن شده بودند. پس از مدتی که از محاصره نتیجه‌ای حاصل نشد، امیران قزلباش و بابر چنین پیشنهاد کردند که ترک محاصره کنند، در قرشی قشلاق نمایند و پس از زمستان متوجه ازبکان شوند. اما این پیشنهاد نیز مورد پذیرش میرنجم واقع نشد.^۱ بدین سان، بازهم برناخرسندی‌ها افزوده شد. از آن سوی، ازبکان با هم اتفاق نمودند و سخت به جنگ برخاستند. اما امیران ناراضی قزلباش در جنگ سستی کردند و فرار را بر قرار ترجیح دادند.^۲ در پی آن، با یورش ازبکان، میرنجم و تی چند از امیران قزلباش کشته شدند. بابر نیز که در آغاز نبرد دریافت که «جنود قزلباش در محاربه تساهل می نمایند و خیال گریختن دارند»، با سپاه خود به سوی حصار شادمان بازگشت و با این عقب‌نشینی، بسیاری از افراد در پناه او از خطر ازبکان رهایی یافتند.^۳

بنابراین، از این گفته‌ها چنین بر می‌آید که روابط دو کشور تا رویداد غجدوان کاملاً دوستانه بوده و در آن واقعه نیز مهم‌ترین علل شکست قزلباش، خودسری و بی‌تدبیری شخص میرنجم بوده است و نه بی‌ثباتی اتحاد بابر. از سوی دیگر، عقب‌نشینی به‌هنگام بابر، در واقع یک تدبیر نظامی برای نجات کسانی بود که با گریز قزلباشان از میدان جنگ به خطر می‌افتادند. از این رو، نمی‌توان چنین تدبیری را بی‌ثباتی بابر در اتحادش با شاه اسماعیل تلقی نموده و چنین نتیجه گرفت که این امر بعدها سبب کینه شاه تهماسب و انتقام‌جویی وی از فرزند بابر، همایون، شده است.

نگاهی به زمینه‌های دوستی و اتحاد دوجانبه

برعکس آنچه که از اختلاف‌های مذهبی و سیاسی همایون و شاه تهماسب در تاریخ‌نگاری یاد شده آمده است، زمینه‌هایی برای اتحاد آن دو در منابع این دوره دیده می‌شود. موقعیت سیاسی حساس منطقه و تهدیدهای همسایگان تسنن، حکومت صفوی را در شرایط دشواری قرار داده بود. از این رو، و نیز از منظر سیاست و روابط خارجی، اگر به فرض کدورتی هم بین

۱ قمی، همان، ص ۱۲۳.

۲ امیر محمود خواندمیر، همان، ص ۷۹.

۳ همان، ص ۸۰؛ تتوی و قزوینی، همان، ج ۸، ص ۵۵۱۸.

بابر و شاه اسماعیل پیش آمده بود، به سود شاه تهماسب نبود که آن را پس از سالیانی دراز از نو زنده کند و به آن دامن زند. شرایط یاد شده ایجاب می نمود که وی با شخص همایون، به عنوان امپراتور هند، رفتار دوستانه‌ای داشته باشد؛ به‌ویژه در شرایطی که میرزا کامران، برادر ناتنی همایون، نسبت به شاه تهماسب دشمنی می‌ورزید و در فاصله سال‌های ۹۴۱ تا ۹۴۴ هـ.ق، دوبار به سپاهیان شاه تهماسب در قندهار یورش برده بود. در حالی که همایون با رویکردی دوستانه در دربار صفوی، از این عمل برادرش عذرخواهی کرده بود.^۱ گذشته از این‌ها، در شرایطی که عثمانیان در پی اتحاد با حکومت‌های تسنن مشرق ایران بودند و می‌کوشیدند تا سلاطین تیموری را نیز وارد این اتحادیه کنند و از این راه بر صفویان فشار آورند،^۲ شاه تهماسب نمی‌توانست دوستی با همایون را تبدیل به دشمنی نماید. پیش‌بینی‌های عثمانیان از ازبکان متعصب که دشمن مشترک هند و ایران به شمار می‌رفتند، تمایلات شیعی و همگرایی مذهبی تیموریان با صفویان، نیز همسایگی و نزدیکی هند به ایران و دوری آن کشور از عثمانی، از جمله مهم‌ترین عوامل ایجاد اتحاد بین دو کشور به شمار می‌رفتند. بنابراین، پناهنده شدن همایون برای شاه تهماسب از نظر سیاسی - مذهبی فرصتی مغتنم بود تا هر چه بیشتر روابط آینده خود را با امپراتور هند استوارتر سازد. از این رو، از نظر سیاسی نیز نمی‌توان پذیرفت که شاه تهماسب تمامی این مسائل را نادیده گرفته و در صدد انتقام‌جویی از عملکرد گذشته بابر یا تغییر مذهب همایون با تحقیر و تهدید بر آمده باشد. حتی در راستای استواری چنین اتحادی بود که گفته می‌شد شاه تهماسب خواهرزاده خود، دختر معصوم‌بیگ صفوی را نامزد همایون کرده است؛ ولی مشخص نیست که آیا این ازدواج سر گرفته است یا نه.^۳ البته گفته می‌شد که برخی از مخالفان همایون در دربار شاه تهماسب می‌کوشیدند که بین آن دو نفاق ایجاد کنند. اما روی هم رفته آنان نتوانستند کاری از پیش برند، به گونه‌ای که: «در خلال اوقات فرخنده ساعات، قران سعدین به اغوای بعضی از اهل فساد غبار خاطری از جانین حادث شده بود، آن کدورت به امتداد نکشید و به زلال صفا مصفا گشت».^۴

۱ ریاض‌الاسلام (۱۳۷۳)، تاریخ روابط ایران و هند در دوره صفویه و افشاریه، ترجمه محمدباقر آرام و عباسقلی غفاری‌فرد، تهران: انتشارات امیرکبیر، صص ۵۱-۵۲.

۲ اسماعیل حقی اوزون چارشی‌لی (۱۳۷۷)، تاریخ عثمانی، ترجمه ایرج نوبخت، ج ۶، ج ۵، تهران: انتشارات کیهان، ص ۱۳۷.

۳ رای، همان، ص ۴۱.

۴ مبارک، همان، ج ۱، ص ۳۲۳.

کمک نظامی شاه تهماسب به همایون و استمرار روابط دوستانه

همایون پس از چند ماه اقامت در ایران، سرانجام عازم قندهار گردید. شاه تهماسب نیز طبق قول پیشین خود، به وی کمک نظامی و مالی نمود. این یاری در واقع به سود هردو پادشاه بوده است، زیرا همایون امپراتوری از دست رفته خود را باز می‌یافت، و شاه تهماسب نیز افزون بر دست یافتن به قندهار و خزاین آن، دوستی و اتحاد هند را برای خود حفظ می‌کرد. همایون خود در دربار صفوی چنین قرار گذاشته بود که اگر با یاری شاه تهماسب، هند را بازستاند، در آن صورت قندهار را به ملازمان وی تسلیم خواهد نمود.^۱ بنابراین، به دستور شاه تهماسب، شاهزاده سلطان مراد میرزا با دوازده هزار تن از قزلباشان، به سرکردگی بوداغ خان قاجار، تحت فرمان همایون در آمدند.^۲ این سپاه مأموریت داشت پس از تصرف قندهار، کابل و غزنین را نیز بازپس گیرد و تسلیم همایون کند. اما قزلباشان پس از فتح قندهار از یاری وی خودداری کردند و برخلاف دستور شاه تهماسب، به الکای خود بازگشتند.^۳ از این رو، در این مرحله، وقایع به گونه‌ای رقم خورد که چندان مطلوب طرفین نبود، اما مانع استمرار روابط دوستانه آنان نیز نگردید.

پس از فتح قندهار و ارسال خزاین آن به دربار شاه تهماسب، بوداغ‌خان بر قندهار تسلط یافت، ولی به ملازمان همایون اجازه ورود به داخل شهر نمی‌داد. در نتیجه، همایون با دویست تن از افراد و خانواده‌اش در نواحی قندهار سرگردان و بی‌پناه مانده بودند.^۴ در چنین شرایطی بود که وی و امرایش ناگزیر به بازستاندن قندهار از بوداغ‌خان شدند، تا کوچ خود را در آنجا مستقر کنند و سپس عازم کابل شوند. بوداغ‌خان نیز که توان مقاومت نداشت، قلعه را تسلیم نمود و با رخصت از همایون، روی به دربار شاه تهماسب نهاد.^۵ همایون سپس سردار خود بیرام‌خان را به حکومت قندهار گماشت و ضمن مکتوبی به شاه تهماسب نوشت که چون رفتار بوداغ‌خان مناسب نبوده و شاهزاده مراد نیز فوت کرده، بیرام‌خان را که در زمرهٔ خادمان

۱ روملو، همان، ج ۳، ص ۱۴۰۶.

۲ ترکمان، همان، ج ۲، ص ۹۹.

۳ قمی، همان، ص ۳۱۱.

۴ امیر محمود خواندمیر، همان، ص ۲۱۹.

۵ روملو، همان، ج ۳، ص ۱۲۹۴.

خیرخواه شاه به شمار می‌آید، به حکومت قندهار گماشته است.^۱

بدین‌سان، هر چند همایون با باز ستاندن قندهار به گونه‌ای پیمان‌شکنی کرده بود، اما عدم همراهی قزلباشان با وی تافتح کابل و غزنین، رفتار نامناسب بوداغ‌خان، نیز نداشتن پناهگاهی در شرایط اضطرار جنگی، به گونه‌ای عمل او را توجیه می‌نمودند که برای شاه تهماسب نیز درک‌شدنی بود. این رویدادها از یک سو، و از سوی دیگر اصل اتحاد و دوستی دو پادشاه که شاه تهماسب با علاقه پیگیر آن بود، سبب شدند که وی به عمل همایون اعتراض نکند. این مفهوم در گزارش اسکندر بیک ترکمان (منشی) چنین آمده است: برای آن که «ملازمان آن حضرت را مأمونی باشد باز قندهار را از بوداغ‌خان گرفته به بیرام‌خان ترکمان سپردند که چون دولتخواه طرفین است او نگاه دارد... و چند سال که همایون پادشاه در کابل و بدخشان به منازعه میرزا کامران مشغول بود، قندهار را بیرام‌خان داشت و حضرت شاه به مراعات جانب همایون پادشاه و ظهور خدمتکاری و حسن اخلاص بیرام‌خان، در باب قندهار تغافل ورزیده در مقام استرداد آن نشد».^۲

به این ترتیب، در طی دورهای که همایون سرگرم باز پس گرفتن بخش‌های دیگر هندوستان بود، سفیران دو پادشاه در رفت و آمد بودند، و روابط دوستانه بین آنان همچنان استمرار داشت. این وضع نشان می‌دهد که نه تنها رفتار شاه تهماسب در دربار ایران با همایون تحقیرآمیز و خشن نبوده است، بلکه صمیمیتی که در آنجا به وجود آمده بود، حتی مسئله قندهار نیز نتوانست خدشه‌ای بر آن وارد کند.

بررسی و نقد جریان تاریخ‌نگاری «جوهر آفتابه چی»

همچنان که اشاره شد، تذکرةالوقعات جوهر آفتابه‌چی از ملازمان متعصب همایون، همچنین منابع پیرو آن مانند ترجمه آزادگونه وقایع‌نگاری جوهر توسط مازور چارلز استوارت، تاریخ همایون شاهی، تألیف شیخ‌اله داد فیضی سرهندی، تاریخ هند در عصر بابر و همایون اثر ویلیام ارسکین، منتخب التواریخ تألیف عبدالقادر بدایونی و غیره، یک جریان تاریخ‌نگاری را به وجود آورده‌اند. جوهره دیدگاه‌های این جریان درباره چگونگی رفتار شاه تهماسب با همایون در

۱ ترکمان، همان، ج ۲، ص ۹۲.

۲ همان، ج ۲، ص ۹۲.

ایران، برآمده از وقایع نگاری جوهر است. نکته مهم دیگر این است که دیدگاه این جریان درباره چگونگی رفتار شاه تهماسب با همایون، در آثار برخی از محققان ایرانی هم بازتاب یافته و اینان نیز این تعامل را با همان دیدگاه تاریخ نگاری جوهر بازتاب داده اند.^۱

جوهر، وقایع نگاری خویش را در سال ۹۹۵ هـ.ق، یعنی نزدیک به ۳۲ سال پس از مرگ همایون نگاشته است. از این رو، این اثر افزون بر اشتباهات احتمالی دوره کهن سالی نویسنده، دارای نسخه های خطی پراکنده ای نیز هست که بنا بر اعتراف مؤلف، با هم تفاوت های فاحشی دارند. این نسخه ها عبارت اند از: نسخه خطی جادونث سرکر، نسخه خطی دانشگاه پنجاب و نسخه خطی ایندیا آفیس. مؤلف، خود درباره تاریخ جوهر می نویسد: «جوهر از کاستی های بسیاری رنج می برد، و به ویژه دچار کمبود منابع می باشد ... وی قادر به تشخیص مسائل جزئی از مسائل مهم نیست». اما تاریخ همایون شاهی اثر فیضی سرهندی که در دوره اکبر شاه (۹۴۹-۱۰۱۴ هـ.ق) نوشته شده است، در واقع اثر جداگانه ای نیست، بلکه رونویسی ای است از کتاب جوهر با کمی آرایش.

اثر دیگر مربوط به این جریان، ترجمه ای است که «ماژور چارلز استوارت» در سال ۱۸۳۲ م. از کتاب جوهر منتشر ساخت. این ترجمه انتقاد سخت دیگران و حتی طرفداران خود جوهر را نیز برانگیخته است. به عنوان مثال، ریاض الاسلام آن را «ترجمه ای بسیار نادرست» خواند، و ارسکین نیز نوشت: «ترجمه ماژور استوارت به هیچ وجه ترجمه نیست، پر است از اغلاط ... مطالبی بر متن افزوده، از متن دور شده و تغییراتی در آن داده است. این ترجمه قابل اعتماد نیست». البته ارسکین خود نیز نتوانست خویش را از یکسونگری جوهر و فیضی سرهندی برهاند و به قول «ادوارد براون» به جای اهمیت دادن به اسناد رسمی،

۱ به عنوان مثال، عبدالحسین نوایی در کتاب *ایران و جهان* آورده است که همایون و سردارش بیرام خان تحت فشار قرار داشتند تا همانند قزلباشان موهای سر را کوتاه کنند، و تاج قزلباش بر سر نهند. حتی گفته شده است که شاه تهماسب برای ترساندن بیرام خان دستور داد چند نفر از فرقه چراغ کشان را در برابر چشمان وی گردن زنند. این گونه سخت گیری ها در امر مذهب به جایی رسیده بود که حتی جان همایون و همراهانش به مخاطره افتاده بود. اما با لطف سلطانم و قاضی جهان، آنان یکی از رباعیات همایون را در مدح علی^(ع) از نظر شاه تهماسب گذراندند، و وی با شنیدن این رباعی شادمان شد و تصمیم گرفت به همایون کمک نظامی کند. نک: عبدالحسین نوایی (۱۳۶۶)، *ایران و جهان از مغول تا صفوی*، تهران: نشر هما، ج ۲، صص ۱۹۱-۱۹۲. این عبارت ها دقیقاً همان عبارت های جوهرند که در کتاب مؤلف نیز آمده است.

۲ رای، همان، صص ۱۵۷-۱۵۸.

۳ ریاض الاسلام، همان، صص ۳۵۰-۳۵۱.

به داستان‌های ساده جوهر اهمیت داده است.^۱ بنابر آنچه گفته شد، مؤلف و ریاض‌الاسلام که از نمایندگان جدید این جریان تاریخ‌نگاری به شمار می‌روند، نتوانسته یا نخواسته‌اند تناقض‌های نسخه‌های متعدد جوهر را بررسی و نقد نمایند، تا راستی‌ها و ناراستی‌های وقایع‌نگاری وی را در خصوص چگونگی رفتار شاه تهماسب با همایون آشکار سازند. مؤلف و به پیروی از او، ریاض‌الاسلام، تضادهای موجود در نسخه‌های مختلف جوهر را به متن تاریخ خود انتقال داده و نکوشیده‌اند برخی ادعاهای وی را، چون تهدید به قتل یا به آتش انداختن همایون توسط شاه تهماسب را مستدل و بی‌طرفانه اثبات نمایند. انتقاد دیگری که بر این جریان، به ویژه مؤلف وارد است، این است که وی دیدگاه مثبت بسیاری از مورخان معتبر و نویسندگان هموطن هندی خود را نسبت به رفتار شاه تهماسب با همایون، نادیده گرفته است. به عنوان مثال، گلبدن بیگم، خواهر همایون، همایون‌نامه را در سال ۱۰۰۰ هـ.ق و با اطلاعاتی که وی مستقیماً از همسر همایون و دیگر شاهدان عینی قضایا دریافت کرده بود، به فارسی روان تألیف نمود.^۲ در این اثر چنین آمده است: «دوستی و توافق این دو پادشاه و الامقام مانند دو جسم در یک کالبد به هم نزدیک بود. یکدلی و توافق ادامه داشت، به طوری که در دوران اقامت اعلیحضرت در آن کشور، شاه غالباً به اقامتگاه وی می‌رفت، و در ایامی که او نمی‌رفت، امپراتور به دیدن وی می‌آمد».^۳ مورخ دیگر هندی، شیخ ابوالفضل - مبارک که تاریخ اکبرنامه را در سال ۱۰۰۴ هـ.ق تألیف کرده و از منابع معتبر تاریخ فرشته نیز به شمار آمده است، تصویری همانند گلبدن بیگم از روابط صمیمی دو پادشاه به دست می‌دهد.^۴ افزون بر این‌ها، امیرمحمود میرخواند که به اعتراف ریاض‌الاسلام بهترین گزارش را در باره اقامت همایون در ایران نوشته است،^۵ هیچ گفتگویی از نوع ادعاهای جوهر نمی‌کند. این‌ها بخشی از دیدگاه‌های مثبت در باره این رویداد مهم به شمار می‌روند که جریان یادشده آن‌ها را نادیده گرفته است.

۱ ادوارد براون (۱۳۶۹)، تاریخ ادبیات ایران از صفویه تا عصر حاضر، ترجمه بهرام مقدادی، تهران: انتشارات مروارید، ص ۱۰۰.

۲ نورالدین محمد جهانگیر گورکانی (۱۳۵۹)، جهانگیرنامه، به کوشش محمد هاشم، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، مقدمه، صص ۴۷-۴۸.

۳ همان‌جا.

۴ مبارک، همان، ص ۳۲۳.

۵ ریاض‌الاسلام، همان، ص ۳۵۰.

از سوی دیگر، نه تنها دیدگاه مورخان ایرانی معاصر صفویه - که تصویر زیبایی از رفتار شاه تهماسب با همایون به دست می‌دهند - بلکه دیدگاه مورخان برجسته هندی (چون بایزید، مبارک، نظام الدین احمد، گلبدن بیگم، مؤلف تاریخ النبی و دیگران) نیز که نظری موافق با مورخان ایرانی دارند، در تاریخ‌نگاری یادشده بازتابی نیافته است. مؤلف چنین توجیه می‌کند که این مورخان هندی نخواسته‌اند بی‌حرمتی به پادشاه شان را آشکار سازند. در صورتی که با چنین استدلالی باید گفت جوهر که بیش از همه نسبت به پادشاه خود تعصب می‌ورزید، نیز عبدالقادر بدایونی مؤلف منتخب‌التواریخ که سنی متعصبی بوده است، و دیگر پیروان این جریان، نمی‌بایست چنین بی‌حرمتی‌ها را آشکار می‌ساختند.

نتیجه‌گیری

مسئله پناهندگی ناصرالدین محمد همایون به دربار صفوی و چگونگی رفتار شاه تهماسب یکم (۹۳۰-۹۸۴ه.ق.) با وی، یکی از مهم‌ترین رویدادهای تاریخی دوره صفویان متقدم به شمار می‌رود. اما این رویداد، در یک جریان تاریخ‌نگاری تعصب‌آمیز هندی، برآمده از وقایع‌نگاری جوهر آفتابه چی، از ملازمان متعصب همایون، به گونه‌ای یکسویه بازتاب یافته و چندان مورد اعتماد نیست. از این رو، پژوهش حاضر نشان می‌دهد که ادعای جریان یادشده، مبنی بر تغییر مذهب همایون و همراهانش از راه اعمال خشونت و تهدید به قتل توسط شاه تهماسب، فاقد اعتبار علمی است. زیرا بنا بر دلایل و شواهد تاریخی، دودمان، خانواده، و شخص همایون گرایش زیادی به شیعه داشته‌اند و با وجود این همگرایی مذهبی و سیاسی، کاربرد تهدید برای تغییر مذهب و یا انتقام‌جویی دودمانی واقعیت تاریخی ندارد. از سوی دیگر، موقعیت حساس حکومت صفوی که در میان دو قدرت تسنن شرق و غرب قرار داشت، نیز اهمیت جایگاه سیاسی همایون به عنوان امپراتور هند، از جمله دلایلی به شمار می‌رفتند که شاه تهماسب حضور وی را در ایران فرصت و غنیمتی برای اتحاد بیشتر بداند.

در بخشی دیگر نشان داده شد که روابط گرمی که پس از تسلط همایون بر هند بین آن دو برقرار شد، حاکی از آن بود که همایون با خاطرات تلخی دربار ایران را ترک نکرده است، بلکه برعکس، ارج و احترامی که در طی اقامتش در ایران یافته بود، سبب شد تا بنیادهای دوستی و روابط بعدی دو کشور استحکام بیشتری یابد. در پایان باید گفت که چنین

بررسی‌هایی می‌تواند گام مهمی باشد برای نقد و اصلاح تاریخ‌نگاری‌های غربی و شرقی از این دست، و در نتیجه صیانت تاریخ‌نگاری داخلی از تأثیرهای منفی آن‌ها.

منابع و مآخذ

- اوزون چارشی‌لی، اسماعیل حتی (۱۳۷۷)، تاریخ عثمانی، ترجمه ایرج نوبخت، ج ۵، تهران: انتشارات کیهان.
- براون، ادوارد (۱۳۶۹)، تاریخ ادبیات ایران از صفویه تا عصر حاضر، ترجمه بهرام مقدادی، تهران: انتشارات مروارید.
- رهر برن، کلاوس میثائل (۱۳۴۹)، نظام ایالات در دوره صفویه، ترجمه کیکاووس جهان‌داری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- پژوهش دانشگاه کمبریج (۱۳۷۹)، تاریخ ایران دوره تیموریان، ترجمه یعقوب آژند، تهران: انتشارات جامی.
- تتوی، قاضی احمد و آصف‌خان قزوینی (۱۳۸۳)، تاریخ الفی، به تصحیح غلامرضا طباطبائی مجد، ج ۸، ج ۸، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ترکمان، اسکندریگ (۱۳۸۲)، تاریخ عالم آرای عباسی، به کوشش ایرج افشار، ج ۲، تهران: امیرکبیر، ج ۳، ج ۲.
- جهانگیر گورکانی، نورالدین محمد (۱۳۵۹)، جهانگیرنامه، به کوشش محمد هاشم، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- خواندمیر، امیر محمود (۱۳۷۰)، تاریخ شاه اسمعیل و شاه تهماسب صفوی، به تصحیح محمدعلی جراحی، تهران: نشر گستره.
- خواندمیر، غیاث‌الدین (۱۳۵۳)، حبیب‌السیر، ج ۴، ج ۴، تهران: انتشارات خیام.
- رای، سوکار (۱۳۸۳)، همایون در ایران، ترجمه کیوان فروزنده شهرکی، تهران: انتشارات آرون.
- روملو، حسن بیگ (۱۳۸۴)، احسن‌التواریخ، به کوشش عبدالحسین نوایی، ج ۳، تهران: انتشارات اساطیر.
- ریاض الاسلام (۱۳۷۳)، تاریخ روابط ایران و هند در دوره صفویه و افشاریه، ترجمه محمدباقر آرام و عباسقلی غفاری فرد، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- سیوری، راجر (۱۳۵۹)، ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران: انتشارات سحر، ج ۲.
- شیرازی، عبدی‌بیک (۱۳۶۹)، تکملة الاخبار، به تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: نشر نی.
- قمی، قاضی احمد (۱۳۵۹)، خلاصه‌التواریخ، به کوشش احسان اشراقی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- مبارک، شیخ ابوالفضل (۱۳۷۲)، اکبرنامه، به کوشش غلامرضا طباطبائی مجد، ج ۱، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- معصوم بکزی، سید محمد (۱۹۳۸)، تاریخ سند (تاریخ معصومی)، به تصحیح عمر بن محمد داودپوته، بمبئی: [بی‌نا].
- نوایی، عبدالحسین (۱۳۶۶)، ایران و جهان از مغول تا صفوی، تهران: نشر هما، ج ۲.
- (به کوشش) (۱۳۶۸)، شاه تهماسب صفوی (اسناد و مکاتبات تاریخی)، تهران: انتشارات ارغوان، ج ۲.
- هندوشاه، محمد قاسم (۱۸۳۲)، گلشن ابراهیمی (تاریخ فرشته)، ج ۱، بمبئی.